

## با کدام هیولا سروکار داریم؟

از مجموعه یادداشت های مجید محمدی

روزهای سیاه حکومت دایناسورهای فقیه پس از حذف کامل اصلاح طبلان از حکومت و یاس عمومی از اصلاح رژیم در راهند، هم سیاه برای مردم و هم سیاه برای رژیم. مردم ایران از حیث شرایط سوگناک و آینده سیاه شرایط بسیار مشابهی با حاکمانشان دارند.

اول. همه کسانی که منتقد نظام فعلی جمهوری اسلامی هستند و تلاش می کنند که این نظام را اصلاح کنند یا براندازند با این پرسش مواجه هستند که نظامی که امروز بر جامعه ایران حاکم است - واقعا و نه روی کاغذ در قانون اساسی ای که هر روز به دیوار کوبیده می شود، البته غیر از اصل مربوط به ولایت فقیه - چگونه نظامی است: تمامیت طلب، اقتدارگرا، سلطانی، نو- سلطانی، استبدادی، دیکتاتوری، ربانی سالار، پدر سالار، نو - پدر سالار، مرد سالار، مباشرپرور، دزد سالار، رانت سالار، تیولدار، حکومت اربابی یا "آقا" سالار، مافیا سالار، یکه سالار، عشیره یا قوم سالار، پدر- یکه سالار، یکه سالار توسعه گرا، عامه گرا، بسیجی، سلطنت فقیه، ولایت مدار، یا فقیه سالار؟ این حکومت هر چه هست جمهوری اسلامی دوران خمینی یا ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نیست. این حکومت حتی دیگر رژیم سلطانی مورد نظر خامنه ای در سالهای ۱۳۸۰-۱۳۶۸ نیز نیست. این حکومت تازه ای است که در دوران هاشمی رفسنجانی بالاخص دوره دوم آن آغاز به بسط کرده و در دوران ریاست جمهوری خاتمی در عکس العمل به طرد آن توسط عموم مردم قوام گرفته است.

دوم. برای روشن شدن نوع حکومت ایران در زمان حاضر باید روشن کنیم که حکومت جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته دچار چه تحولاتی شده است. این حکومت از عامه گرایی به فقیه سالاری و از یکه سالاری به مافیا سالاری گذر کرده است. در این ربع قرن صورتهایی از مباشر پروری، حکومت سلطانی و ربانی سالاری در این حکومت مشاهده شده است. بحث در اینجا نوع این حکومت در سال ۱۳۸۲ است. هنوز هم رگه هایی از عامه گرایی سالهای اول انقلاب در جامعه سیاسی مشاهده می شود و همین رگه هاست که حکومتی با ده درصد آراء را با چالشهای جدی مواجه خواهد کرد. روزهای سیاه حکومت دایناسورهای فقیه پس از حذف کامل اصلاح طبلان از حکومت با نظارت استصوابی - و لذا اسلامی کردن فزاینده برای توجیه فلاکت فزاینده مردم - و یاس عمومی از اصلاح رژیم در راهند، هم سیاه برای مردم و هم سیاه برای رژیم. مردم ایران از حیث شرایط سوگناک و آینده سیاه شرایط بسیار مشابهی با حاکمانشان دارند. تا هنگامی که مردم ایران روحانیت شیعه را در همه وجوه زندگی خود - عروسی و عزا - شریک می کنند و در ظاهر آنها را بخاطر کرامات نداشته شان تکریم می کنند و بر صدر از جمله ریاست جامعه می نشانند - تکریمی بیش از دیگر انسانهای معمولی مثل مامور جمع آوری زباله یا شاگرد نانوائی سر کوچه - هزینه این زانده را که اکنون بر همه شئون زندگی آنها مثل بختک افتاده خواهند پرداخت. روحانیت شیعه اکنون پر خرج ترین، کم فایرترین، پر مدعا ترین و قصاب ترین قشر از میان اقشار جامعه ایران است و بیشترین قدر را نیز از همین جامعه می بیند. اگر شما بودید پیاده می شدید؟ اینها نشانهء نجابت جامعه نیست، نشانهء فراموشی، نشانهء رودر بایستی داشتن با يك قشر بسیار کم ثمر - هم از نظر علمی و هم از نظر معنا دادن به زندگی افراد که کارکرد اصلی دین است - و پر مدعا، و نشانهء اسارت جامعه ایران در بند های مذهب است.

سوم. حکومتی که دمکراتیک نباشد می تواند نامهایی مثل استبدادی یا دیکتاتوری را به خود اختصاص دهد. اما این عناوین دقیقا نوع حکومت غیر دمکراتیک را روشن نمی کند. باید روشن کرد کدام نوع استبداد و کدام سطح از دیکتاتوری: استبداد از چه مجراهایی و دیکتاتوری به چه شیوه هایی. آخرین نوع استبداد ایرانی که از نوع دینی آن است واجد این شرایط است: يك. همه منابع اعم از قدرت، ثروت و منزلت فقط برای کاست بستهء حکومتی است که فقط روابط خویشاوند سالاری، و روحانی سالاری - که گاه بر هم می افتند و می شود خویشاوند/ روحانی سالاری - بر آن حکومت می کند. کافی است نگاهی به فهرست نمایندگان ایران در کشورهای مختلف بیندازید: یا روحانی اند یا از منسوبان روحانیون با چند استثنا- البته از جنس دست بوسان علما - برای آنکه به شایسته سالاری رژیم خدشه ای از سوی دشمنان و بد خواهان وارد نیاید. کارنامه سفرای ایران در کشورهای مختلف خود گواهی بر این مبنای خویشاوند/ روحانی سالارانه در تعیین آنهاست. پس از گذشت ربع قرن از عمر این حکومت، هنوز سفرای این رژیم نمی توانند به زبان کشور مورد ماموریت سخن بگویند. پس از گذشت ربع قرن از عمر این حکومت هیچگاه تجربهء عموم این نمایندگان در اختیار عموم قرار نگرفته است چون عموم آنها به این ماموریت به عنوان فرصت دلار اندوزی و خوش گذرانی می نگرند و نه آشنایی با يك ملت و فرهنگ آنها.

دو. ایدئولوژی شریعت سالار با در نظر گرفتن امتیازات ویژه برای روحانیان به عنوان حاملان شریعت و مقلدان مخلص آنان به عنوان جمهور ناب و حق ابدی حکومت برای آنان.

سه. گذار از دولت عامه‌گرای میر حسین موسوی به دولت مباشر پرور هاشمی رفسنجانی و بعد دولت موزع خاتمی (توزیع‌کننده مقرر به جیره و مواجب بگیران حکومتی) در کنار قرار گرفتن نیروهای امنیتی و نظامی و انتظامی در مقامات سیاسی در دوران خامنه‌ای همه فرصت‌ها را برای شکل‌گیری یک مافیای حکومتی فراهم کرد، مافیایی که نه مشکل مالی برای بسط و پرداخت مواجب ار اذل و اوباشش دارد و نه حتی در یک مورد کسی می‌تواند آن را مورد پرسش قانونی قرار دهد. روحانیت رده‌های میانی این مافیا را در سراسر کشور اداره می‌کند و روحانیت رده‌های بالا یا آنرا مدیریت می‌کند یا با گرفتن رانتهای حکومتی در برابر آن ساکت است. سکوت صدها هزار روحانی در سراسر کشور در برابر اعمال مافیا - غیر از منتظری و شاگردانش - چه وجهی غیر از این می‌تواند داشته باشد؟

چهار. این حکومت نظارت‌ناپذیر، غیر پاسخگو و ناقض هر روزه قوانینی است که خود وضع می‌کند و کرده است. پنج. در این حکومت باج‌دهندگان به مافیا هیچ حقی ندارند غیر از سکوت در برابر سببیت آن و این تکلیف سکوت نیز نه از جانب خداوند بلکه از چماق اوباش مافیا و احکام شکنجه‌گرانی که امروز حکم قضاوت گرفته اند ناشی می‌شود. شش. با روند تکاملی‌ای که روحانیت حاکم و دست‌بوسان آن در یک ربع قرن اخیر طی کرده اند این حکومت بسرعت به سوی تمامیت‌طلبی در حوزه سیاسی پیش می‌رود چون ایدئولوژی آن از پیش فراهم است و با تکمیل شدن تیم مافیایی خامنه‌ای و استخدام بیشتر ار اذل و اوباش از میان لشکر بیکاران و حاشیه‌نشینان شهری به اجرا گذارده خواهد شد.

چهارم. این نظام اکنون نه فرهمندانه است و نه سنتی. حکومت خامنه‌ای نه از نگاه مردم ایران دارای عنصر فرهمندی است و نه مبتنی بر سنت سیاسی ۲۵ قرنیه ایران یعنی سلطنت پادشاهی. حکومت خامنه‌ای در چارچوب سنت مراجع دینی در رق و فتن امور نیز عمل نمی‌کند: وی مرجع دینی نبوده و نیست و بیت وی پس از مرجعیت خود-اعلام شده وی بر روی همگان باز نیست. وی حکومتی از نوعی دیگر را رهبری می‌کند که در چند و چون آن باید بحث کرد. از این جهت انواع این دو مثل رژیم‌های سلطانی (سلطان به منزله‌ء صاحب و مالک کشور)، "آقا" سالار (نیروها و نهادهای حکومتی و حتی رعایا به عنوان ملک شخصی حاکم)، ربانی سالار (حکومت روحانیون)، پدر سالار (حکومت پدر قبیله یا عشیره) و پیر سالار (حکومت پیران قوم یا شیوخ) از بحث ما خارجند. علی‌رغم وجود رگه‌هایی از این نوع حکومتها در حکومت امروز ایران یا حداقل ایدئولوژی آنها، وجه غالب حکومت امروز ایران هیچ‌کدام از آنها نیست.

پنجم. حکومت امروز ایران مطمئناً بسیاری از ویژگی‌های حکومت‌های مباشر پرور (انحصار منابع و امتیازات ویژه حاکمان)، تمامیت‌طلب (مبتنی بر ایدئولوژی تمامیت‌طلبی که همه حوزه‌های زندگی شهروندان را مورد کنترل قرار می‌دهد)، دزد سالار (حکومت غارتگران منابع عمومی و خصوصی با فقدان نهادینه هر گونه نظارت) و حکومت اربابی یا "آقا" سالار (منابع کشور به عنوان ملک شخصی حاکم و شهروندان به منزله‌ء رعایا) را در دل خود دارد اما هیچ‌یک از آنها به تنهایی نیست. اجزایی از همه این امور در حکومت امروز ایران مشاهده می‌شود. مافیای خامنه‌ای در حال جذب و انحلال همه این عوامل در یک حکومت مافیایی است.

ششم. حکومت امروز ایران مطمئناً در ردیف حکومت‌های اقتدارگرا قرار می‌گیرد چون اولاً به دنبال بسیج سیاسی توده‌ها نیست اگرچه جامعه را توده‌وار می‌خواهد، ثانیاً سطحی از تکثر بسیار محدود در جامعه سیاسی مشاهده می‌شود اگرچه کاست حکومتی بسته است، و ثالثاً یک گروه کوچک قدرت خود را در یک محدوده تعریف ناشده و بدون گردش نخبگان بر عموم مردم تحمیل می‌کند. اما حکومت‌های اقتدارگرا بر اساس نوع، نحوه عمل و ترکیب این گروه کوچک حاکم انواع بیشماری دارند، مثل نظامی، دیوانسالار، ملی‌گرای نیمه فاشیست، دولت‌گرای انداموار، تک‌حزبی، دمکراسی‌های خلقی، توسعه‌گرا و مشورتی. حکومت اقتدارگرای ایران هیچ‌کدام از اینها نیست گرچه تمایلاتی به انواع توسعه‌گرا (عمل‌گرایان مثل کارگزاران سازندگی)، مشورتی (برخی نیروهای سنتی) و دولت‌گرا (چپ مذهبی که هنوز به ولایت فقیه باور دارد) در برخی از اجزای نظام سیاسی مشاهده می‌شود. این حکومت از نوع اقتدارگرای شریعتمدار است که در آن حاملان شریعت یعنی روحانیان - در رده‌های بالای حکومتی - و تابعان آنها - در رده‌های میانی و پایینی - حکومت می‌کنند. این گروه کوچک همه اجزای حکومت را ابزار حذف و تداوم سرکوب و کنترل سیاسی قرار داده است.

هفتم. هسته سخت حکومت اقتدارگرای ایران مافیا سالار است، مافیایی که سرسخت‌ترین باورمندان به حکومت روحانیان و خشک مغزترین مقلدان آنها را در خود جای داده و ار اذل و اوباش به ظاهر توّاب و خشن نیروی عملیاتی آن را تشکیل می‌دهند. آن گروه کوچکی که به نحو غیر پاسخگو، فرا قانونی و نظارت‌ناپذیر بر ایران حاکمند و هسته سخت قدرت یعنی نهادهای نظامی، انتظامی، امنیتی، و قضایی را در اختیار دارد ماهیت مافیایی دارد: به قانون وقعی نمی‌گذارد، از هیچ جنابیتی فروگذار نیست، تقسیم‌کار ندارد و بر اساس تخصص و شایستگی به مقامات مربوطه دست نیافته و سازمان درونی

آن بیشترین شباهت را با سازمان درونی گروه‌های مافیایی دارد. در این نظام مافیایی کسانی مثل نمازی و شاهرودی که یک روز سابقه کار در دستگاه قضایی را ندارند یک شبه به بالاترین مقامات قضایی منصوب می‌شوند تا منویات مافیا را با ابزارهای قضایی پی‌گیری کنند. این مافیا با سنت عامه‌گرای دوران خمینی که می‌خواست با بسیج عمومی مشکلاتش را حل کند بسیار متفاوت است. سران مافیا در پی سیاست زدایی جامعه و مشارکت کمتر سیاسی شهروندانند و آنجا که از مردم سخن می‌گویند پادوهای مافیا را که گوش به فرمانند اراده می‌کنند. مافیای سیاسی بشدت در پی گذار از اقتدارگرایی به تمامیت‌طلبی است اما هنوز نتوانسته میراث عصر خمینی را در کاست حکومتی که بعضاً تحول یافته و هنوز در کاست حکومتی حضور دارد حذف کند. این مافیا به دلیل سازمان دهی هیئتی هنوز نتوانسته مستقل از دولت اما در چارچوب آن، سازمانی با تشکیلات آهنگین برای حفظ قدرت خود ایجاد کند. مافیایان ایرانی تمام آرمانهای فاشیستی را در دل و سر دارند اما نه توان تشکیلاتی حزب نازی را دارند و نه قدرت اقتصادی و نظامی آلمان هیتلری را. به همین دلیل با فرو ریختن دولت، چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. تشکیلات بسیج، حفاظت اطلاعات سپاه و نظار شورای نگهبان فعلاً این کارکرد را دارند اما این نیروها برای کنترل سیاسی مافیایی کفایت نمی‌کنند و مافیا همه اجزای نهادهای عمومی و مدنی را از آن خود می‌خواهد. مافیای خامنه‌ای در یک دهه اخیر همه نهادهای انتصابی و گروه‌های غیر دولتی مثل انجمن هنرمندان مسلمان یا سازمانهای دانشجویی وابسته به جناح راست - مثل جامعه اسلامی دانشجویان - را در اختیار گرفته است و در حال بسط قدرت از طریق اختیارات بی حساب رهبری است.

هشتم. حکومت سلطانی حتی نوع جدید و دستکاری شده آن - آن گونه که وبر آن را تعریف می‌کند - در شرایط امروز جامعه ایران قابل تداوم نیست و خامنه‌ای و رفقا با پشتوانه بیش از دو دهه تجربه در نهادهای قهر و سرکوب زیرک‌تر از آن بودند که آن را دنبال کنند. خامنه‌ای و سیاه‌کارترین عوامل حکومت ج.ا.ا. در عرض شش سال گذشته علی‌رغم حضور اجتماعی و رسمی به عنوان دست‌اندرکاران حکومت سلطان فقیه، تشکیلاتی در سراسر کشور شکل گرفته که تشکیلات سیاه‌جامگان فاشیستی را نسخه برداری می‌کند. شوک دوم خرداد ۱۳۷۶ خامنه‌ای و رفقا را تکان داد و هسته اصلی مافیا در عین از کار انداختن موتور اصلاحات به بسط شبکه مافیایی در سراسر کشور پرداختند. تجربه‌های کوی دانشگاه و خرم‌آباد تمرین‌های اولیه مافیا برای آزمون سرکوب بودند. دولت خاتمی نیز از حیث بودجه - چند ده برابر شدن بودجه‌های صدا و سیما، سپاه، شورای نگهبان، کمیته امداد و قوه قضاییه - از هیچ کمکی جهت بسط این شبکه دریغ نکرد. تجربه شکست خورده مدل خاتمی نشان داد که هر دولتی که ذیل ولایت - اکنون فاشیستی - فقیه عمل کند در نهایت بیشتر به آن خدمت می‌کند تا جلوی آن را سد کند. خاتمی و دیگر بازماندگان کاست حکومتی دوران خمینی با برگزاری انتخابات مجلس. از هم اکنون مافیایی هفتم نه مرگ جنبش اصلاحات بلکه مرگ دیدگاه اصلاح‌پذیری حکومت ولایت فقیه از درون را اعلام کردند. جنبش اصلاحات تا به حال موفق شده حکومت فقیه را به یک باند مافیایی تقلیل دهد. اگرچه در عکس العمل به این جنبش، حکومت فقها قصاب‌تر شده است و در خال فراهم کردن عده و عده است اما با کوچک‌ترین باری این پچره خبیثه فرو خواهد افتاد. اصلاح‌طلبان گرچه بر عمر حکومت ج.ا.ا. افزودند اما جراحی آن را از بدنه اجتماعی آسان‌تر کرده‌اند. دیگر کسی حاضر نیست برای این حکومت بمیرد. کافی است چند صباحی مقرری‌ها قطع شود، همه عناصر رده بالا و خانواده‌هایشان خواهند گریخت، به غارهای اطراف قم یا کانادا و استرالیا. مافیایی‌ها از چند سال پیش مشغول خرید خانه و سرمایه‌گذاری در این دو کشور بوده‌اند و برخی از اعضای خانواده را برای استقرار به خارج فرستاده‌اند.